

- تبیین و بررسی فقهی تجسس در فعالیت‌های اطلاعاتی - امنیتی
- بررسی فقهی حقوقی تجسس و موارد استثنایی آن
- پژوهشی فقهی جزائی در تجسس و تفتیش عقاید
- ترجمه، تحقیق، نقد و بررسی مقاله «حق امنیت شخصی افراد از دیدگاه اسلام»
- بررسی قلمرو حکم اولیه جاسوسی و تجسس در اسلام
- سطح بندی و باطن پذیری روایات تفسیری در بیان ائمه علیهم السلام
- مفهوم شناسی جری و انطباق و باطن قرآن بر اساس روایات
- اصول اخلاقی برخورد با متهم در سیره ی قضایی امام علی علیه السلام
- جریان شناسی باطن‌گرایی در تفاسیر اسلامی
- مبانی فهم و استنباط معانی باطن قرآن کریم
- تأویل قرآن به مقامات اهل بیت علیهم السلام؛ مبانی و پیش فرض ها
- بررسی نقش یاران امام رضا (علیه السلام) در گستره حدیثی شیعه

عناوین مشابه

- کاوشی در حکم فقهی تجسس
- کاوشی در امثال و حکم «فقهی- حقوقی»
- کاوشی در حکم فقهی صابئان - بخش اول
- کاوشی در حکم فقهی شرط های جزائی و تهدیدی در جریمه تأخیر در نظام بانک داری بدون ربا
- کاوشی در حکم فقهی صابئان
- کاوشی فقهی در دیه‌ی ایراد جرح بر نرهمی گوش با رویکردی انتقادی به قانون مجازات اسلامی
- حکم فقهی پاسخ به سلام در ارتباطات کلامی غیرشفاهی سنتی و مدرن
- حکم فقهی قیمت‌گذاری در بازار اسلامی
- واکاوی مبانی فقهی حکم سحق محصنه در قانون مجازات اسلامی
- نگرشی نو بر مبانی فقهی حکم کالبدشکافی در آموزش علوم پزشکی

کاوشی در حکم فقهی تجسس *

آیت الله محسن خرازی**

چکیده:

مقاله حاضر کنکاشی است علمی در حکم فقهی تجسس و حدود و ثغور آن و احکام مترتب بر آن؛ نویسنده در این مقاله با استناد به آیات و روایات و سیره پیامبر اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و ذکر برخی وقایع تاریخی، با شیوه ای استدلالی، احکام مربوط به تفتیش و تجسس را بیان کرده است. سپس ضمن بیان اهمیت حفظ نظام اسلامی و اساس اسلام با استفاده از قاعده تزامم، احکام تجسس را در هر مورد بیان نموده و چنین نتیجه گیری کرده است که در مواردی که حکمی با حکم حفظ نظام اسلامی تزامم پیدا کرد، احکام مربوط به حفظ نظام اسلامی و اساس اسلام، حاکم است.

واژگان کلیدی:

نظم و امنیت: (Order and Security)، تجسس: (Snoop)، تحسس: (quest)، تفتیش: (Inspection)، حفظ نظام اسلامی: (Preservation of Islamic system)، جاسوسی: (Espionage)، حرام: (Unlawful).

* این مقاله توسط معاونت حفاظت و پیشگیری ساحفاناجا تهیه و تدوین گردیده است.
** مدرس حوزه علمیه قم.

مقدمه:

مسئله تجسس در شمار امور ضروری است، چه آنکه حفظ امنیت و ثبات جامعه، جلوگیری از برهم خوردن نظم عمومی و دیگر مصلحتها، این امر را اجتناب ناپذیر می سازد. با این همه، نتایجی که درون مایه و اساس این بحث را تشکیل می دهد، تنها در فرض وجود حکومت شرعی و در سایه نظام اسلامی عادل معنا پیدا می کند و نباید این نتایج را به دیگر حکومت‌های نامشروع سرایت داد و جاسوسی به نفع آنها را مشمول این احکام دانست.

معنای لغوی

«تجسس» در لغت و عرف به معنای جستجو از درون امور است. لحيانی می گوید: «تجسس فلاناً و من فلان» یعنی پیرامون او جستجو کردم همانند «تحسس». ظاهر این سخن نشان می دهد میان معنای لغوی «تجسس» و «تحسس» تفاوتی نیست. صاحب مصباح المنیر می گوید:

جسه بیده جسا من باب قتل، واجتسه ليتعرفه، و جس الاخبار و تجسسها تتبعها، و منه الجاسوس لانه يتتبع الاخبار و يفحص عن بواطن الامور، «جسه بیده جسا» که از باب قتل یقتل می باشد و نیز «اجتسه» یعنی برای شناسایی، و ارسى کرد «جس الاخبار و تجسسها» یعنی دنبال نمودن و پی گیری خبرها. جاسوسی نیز از همین باب است، زیرا در جستجوی خبرها و کنکاش از درون امور است. از ظاهر این توضیح بر می آید که تجسس تنها پیگیری زشتیهای پنهانی نیست [بلکه اعم از آن است].

در کتاب مقایس اللغه در معنای «جس» می نویسد: «هو تعرف الشئ بمس لطيف، و الجاسوس فاعول من هذا، لانه يتخبر ما يريده يخف و لطف».

«جس» شناخت چیزی با دریافت نامحسوس و ظریف است. جاسوس _ بر وزن فاعول- نیز از همین باب است، زیرا او هر خبری را خواهد به آرامی و بی سرو صدا به چنگ می آورد.

جوهری در صحاح می نویسد:

«جسس الاخبار و تجسسها ای تفحصت عنها و منه الجاسوس. و حکى عن الخليل: الجواس: حواس».

صاحب اقرب الموارد می گوید: تجسس الخبر یعنی در پی خبر به جستجو پرداخت و نهان امور را کاوید ... جاسوس و جسیس به حامل پیام فتنه انگیز گفته می شود،

یعنی همان جاسوس که در پی خبر می‌گردد و آنگاه که به دست آورد، آن را به دروغ می‌آراید.

همین مولف می‌نویسد: «تجسس» یعنی به سخن قوم گوش فراداد و خبر آنها را به قصد خیر دریافت کرد و «تجسس» یعنی خبر و احوال آنها را به نیت شر و فتنه دریافت نمود.

همچنین در لسان العرب می‌گوید:

جاسوس یعنی آنکه در جستجوی خبرهاست همانند جاسوس و یا آنکه جاسوس در کسب خبر، نیت خیر دارد اما جاسوس نیت شر و فتنه؛ برخی گفته‌اند: در تجسس جاسوس خبر را برای دیگری می‌خواهد اما جاسوس خبر را برای خود می‌خواهد. برخی دیگر گفته‌اند: «تجسس» جستجوی عیوب است و «تجسس» گوش فرا دادن است. و نیز گفته شده: هر دو به یک معنا به کار می‌روند: اخباریابی. از اخفش نقل شده است:

معنای «تجسس» با «تجسس» تفاوت زیادی ندارد، زیرا تجسس، فحص از چیزی است که بر تو پوشیده مانده است و تجسس، به دنبال اخبار و در جستجوی آن بودن است.

ثعلب بر این باور است که رأی دیگری در اینجا وجود دارد که میان این دو تفاوت می‌گذارد چرا که در تجسس، شخص خبرها را برای خود می‌خواهد اما در تجسس، فرد خبرگیر، اخبار را برای دیگری می‌خواهد و فرستاده اوست. قرطبی در کتاب تفسیر خود، پس از نقل سخن منسوب به اخفش، می‌گوید: نظر اول - عدم تفاوت - معروف تر است.

در مجموع به دست می‌آید که «تجسس» در لغت و عرف اختصاص به خبریابی برای دیگران ندارد بلکه اعم از آن است. (خبرگیری برای خود یا دیگری) چنانکه در لسان العرب، از باورمندان به این اختصاص، با لفظ «قیل» یاد شده است [که نشانه ضعف آن است] آری، وجود اختصاص (کسب خبر تنها برای دیگران) در خصوص لفظ «جاسوس» بعید نیست.

از سوی دیگر، ظاهر عبارت مصباح المنیر و کلام منسوب به اخفش این است که تجسس منحصر در عیوب و بدیها، و تجسس تنها جستجوی خوبیها و امور خیر نیست و چنین انحصاری در معنای این دو واژه وجود ندارد. به نظر می‌رسد صاحب اقرب الموارد «تجسس» و «تجسس» را دارای دو معنای متفاوت می‌داند. اما آنچه اعتبار دارد، مصدر است نه تک واژه‌ها و از معنای مصادر، وجود و اعتبار چنین

قیدهایی به دست نمی آید.

افزون بر این، واژه «تجسس» در برخی روایات در معنایی به کار رفته که مربوط به آن نیست [بلکه در معنایی خلاف انتظار به کار رفته] در بخشهای آتی با خواست خدا به این روایات خواهیم پرداخت.

گواه درستی مدعای ما آن است که می توان واژه جاسوس را در موارد جاسوسهای دشمنان جوامع اسلامی به کار برد، حال آنکه اینجاسوسی، جستجوی پیشرفت های مثبتی است که در آن جوامع وجود دارد؛ مگر بگوییم: این امور مثبت، از نظر مخالفان، منفی و آسیب زنده است و همین امر در صدق تجسس (به معنای جستجوی بدیها) کافی است.

در هر صورت، از مجموع سخن و آرای اهل لغت به دست می آید که تجسس به معنای کاوش و جستجوی خبرهاست و انگیزه این کاوش در صدق مفهوم تجسس دخالتی ندارد. به این ترتیب غرض و هدف از تجسس هر چه باشد (خوب یا بد) در صدق مفهوم تجسس تفاوتی ایجاد نمی کند. انگیزه خیر اگر دخالتی هم داشته باشد، تنها در نفی حکم (حرمت) است نه در صدق موضوع (تجسس).

در تفسیر ابن کثیر آمده: «تجسس، تلاش برای کسب خبر است به قصد فتنه انگیزی». نظر ما در مورد این تعریف، با مطالب پیشین روشن شد.

علامه میانجی - مدظله - بر این باور است که تجسس تنها در جایی است که انگیزه شر در میان باشد و گواه سخن خود را، نظر برخی از اهل لغت می داند:

«جاسوس آن است که بردارنده اخبار فتنه انگیز باشد؛ تجسس یعنی در نهان گوش فراداد و در امور نیکو کسب خبر کرد و تجسس یعنی در امور فتنه انگیز، کسب خبر کرد».

اما این نظر، اشکال نیست زیرا شاهد مدعای وی، بیشتر از این دلالت ندارد که تجسس کسب خبر از لغزشها و زشتیهای پنهانی است، چنانکه تجسس جستجوی نیکیها و خصلتهای با ارزش است.

اما این مطلب ارتباطی با انگیزه شخص خبرگیر ندارد که با چه قصدی (خیر یا شر) به دنبال خیر می گردد و به عبارت دیگر، تفاوت در مطلوب (خبرهای کسب شده) است نه در انگیزه طلب.

چکیده این بحث: «تجسس» کاویدن و جستجوی نهان امور است، خواه برای خود باشد یا دیگری، به انگیزه شر و فساد باشد یا به قصد خیر، از امور بد باشد یا امور نیک.

اقسام و موارد تجسس

تجسس از این نظر که در بردارنده مصالح است یا خیر، متفاوت و بر چند قسم است:

۱- به صرف آگاهی از احوال اشخاص و بدون انگیزه عقلایی انجام شود.
۲- با نیتی فاسد چون هتک، پراکندن فحشا و آزردن مومنان انجام گیرد.
۳- با قصد و انگیزه ای سالم صورت پذیرد که خود به دو قسم منشعب می گردد:
الف) غرض و هدفی لازم و ضروری در میان باشد، مانند حفظ حکومت در قبال رخنه کافران و منافقان، جلوگیری از گسترش انواع فساد اجتماعی، اخلاقی، ظاهری یا مالی، بر طرف ساختن زمینه های گمراهی و انحراف از جوامع اسلامی، آگاهی از چگونگی کارکرد کارگزاران حکومت، با خبر شدن از وجود اختلاس و ارتشاء، آگاهی از وضعیت نیروها و تجهیزات دشمن، و ...

ب) هدفی راجح و با ارزش (غیرلازم) در میان باشد مانند یافتن افراد صلاحیت دار برای اعطای مناصب شایسته به آنها، آگاهی از دانش های روز، به دست آوردن میزان رضایت عمومی از نحوه اداره امور، کشف نیازهای اجتماعی، و ...

حکم اقسام یادشده

روشن است که در حرمت قسم اول و دوم و در آنجایی که مورد تجسس، عیوب باشد جای هیچ تردیدی نیست، زیرا قرآن و سنت به روشنی بر این امر دلالت دارند:

الف) آیات

از قرآن کریم به این آیه شریفه استناد شده است:

«یاایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لاتجسسوا...» (حجرات، ۱۲).
«ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره ای از آنها گناه است و تجسس مکنید...».

مقتضای اطلاق نهی که در آیه آمده، حرمت هر دو قسم (اول و دوم) است.
محقق اردبیلی می گوید:

«ولاتجسسوا» در آیه یعنی در جستجوی عیوب مسلمانان نباشید و نهی از دنبال کردن نقصهای مسلمانان در روایات بسیاری آمده است.

قرطبی در کتاب تفسیر خود می نویسد:

معنای آیه این است که رفتار ظاهری افراد را ملاک برداشت خود قرار دهید و در جستجوی کاستی های مسلمانان نباشید، یعنی هیچ کدامتان به دنبال عیب برادر دینی

خود نباشد تا از آن آگاهی یابد، چرا که خداوند آن را پوشانیده است. مقتضای نبود تقیید در کلام مفسران آن است که در حرمت، میان قسم اول و دوم تفاوتی نیست. همچنین به این سخن پروردگار استدلال شده است:

«ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخره...» (النور، ۱۹).

«کسانی که دوست دارند زشتکاری در میان مؤمنان گسترش یابد، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پر درد خواهد بود...». با این ادعا که تجسس به خودی خود موجب رواج فحشا است. این سخن جای درنگ دارد چرا که تجسس به خودی خود و تا هنگامی که به مرحله فاش ساختن نرسد، اشاعه فحشا نیست از این رو نهی از افشای زشتکاری، نهی از مرتبه پسین است و ناظر به خود تجسس و مرتبه پیش از اشاعه نیست.

محقق اردبیلی در ذیل آیه پیشین، می گوید:

«یعنی آنها که قصد رواج فحشا و آشکار ساختن آن را دارند و برآنند تا با نسبت دادن زشتکاری به مؤمنان، سبب رسوایی آنان گردند».

ب) روایات

روایات در این زمینه بسیار و افزون از حد «تظافر» است که در ادامه به تعدادی از آنها اشاره می شود:

روایتی است در بیان معنای عدالت که در کتب من لا یحضر الفقیه، تهذیب و استبصار و با سندهای معتبر از ابن ابی یغفور از امام صادق (ع) نقل شده است:

«سبب تمامی اینها آن است که فرد تمامی عیبهای او را پوشیده می دارد تا آنجا که بر مسلمان حرام است به دنبال لغزشها و عیبهای او باشند و از پس ظاهر او، در جستجوی نقصهای او باشند».

البته این روایت - همان گونه که شیخ انصاری اشاره کرده - حرمت تفتیش را در جایی می داند که شخص، عیوبش را مخفی بدارد اما اگر بدین گونه نباشد، حکم حرمت نیز منتفی خواهد بود.

در کتاب اصول کافی با سند معتبر از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود:

« دورترین حالت بنده از خدای خویش آن است که با همنوع خود پیمان برادری بندد و لغزشهای او را در ذهن بسپارد تا روزی، به سبب آنها، وی را نکوهش کند». این روایت شامل قسم اول نمی شود چرا که به «انگیزه فاسد» مقید شده است، افزون براین، نگاهداری لغزشهایی که به واسطه عقد اخوت، با آنها روبرو گشته، به

معنای تجسس مورد بحث ما نیست مگر ادعا شود، به سبب اولویت، تجسس را نیز در بر می گیرد. در کافی با سند موثق از اسحاق بن عمار از امام صادق (ع)، از رسول خدا (ص) نقل شده است:

«ای گروهی که به زبان اسلام آورده اید و ایمان در قلب شما جای نگرفته، از مسلمانان بدگویی مکنید و در جستجوی عیبهای آنان مباشید چرا که هر کس در پی کاستیهای آنان برآید خداوند در جستجوی عیوب او خواهد بود و آنکه خدا با او چنین کند، رسوایش خواهد ساخت هر چند درون خانه اش باشد».

این حدیث با اطلاقی که دارد هر دو قسم (اول و دوم) را در بر می گیرد و نهی وارد شده در این روایت، بر حرمت جستجوی عیوب دلالت دارد.

در کتاب «عقاب الاعمال» به نقل از ابن عباس آمده: رسول خدا در آخرین خطبه‌ای که در مدینه ایراد نمود فرمود:

«هر کس در راه جستجوی عیوب و کشف لغزشهای برادرش گام نهد، پای در آتش دوزخ گذارده و خداوند عیوب او را بر همگان آشکار خواهد کرد».

در سرائر به نقل از ابو عبدالله سیاری از امام صادق (ع) آمده: «هر گاه بنده ای را یافتند که در پی گناهان مردم است و گناهان خویش را از یاد برده، بدانید که سخت فریفته شده است».

روشن است که شخص سرکش و طغیانگر سزاوار مکر خدای متعال است. در میزان الحکمه آمده:

«من مأمور نگشته ام دل‌های مردم را بشکافم و از افکار درونی آنها با خبر شوم».

دلالت این حدیث بر حرمت تفتیش روشن نیست، چرا که مأمور نبودن اعم از حرمت است [ممکن است دال بر کراهت باشد].

در تحف العقول روایت است که امام صادق (ع) فرمود:

«سه چیز نشانه نادانی است: تغییر دادن دوستان، جدا شدن و کناره گیری [از دوستان] بدون بازگو کردن سبب آن، جستجوی چیزی که نفعی در پی ندارد».

این روایت از یک حکم ارشادی [نه تکلیفی] حکایت می کند، زیرا عوض کردن دوستان، جدایی بدون اعلام کردن سبب آن، و تجسس در امور بی فایده، حرام نیست.

حضرت علی (ع) به مالک اشتر فرمود:

«باید دورترین مردم از تو و مبعوض ترین آنان نزد تو کسی باشد که پیوسته در

پی عیوب مردمان است چه آنکه در مردم لغزشهایی وجود دارد که حاکم از هر کس دیگر به پوشانیدن آنها سزاوارتر است.

پس در جستجوی امور پنهان مباش، وظیفه تو پاک کردن ظواهر است و این پروردگار است که بر هر آنچه از تو نهان است حکم می کند. پس تا آنجا که می توانی عیب را بپوشان تا خداوند نیز آنچه را دوست می داری از مردم مخفی بماند، بپوشاند.»
قرطبی از پیامبر اکرم(ص) نقل می کند:

«از گمان بپرهیزید، چرا که گمان، سخن را در گرداب دروغ می افکند، از کنجکاری و پاییدن یکدیگر بپرهیزید، از حال کسی تفتیش نکنید، از یکدیگر تعریف و تمجید نکنید بدخواه یکدیگر نباشید، کینه یکدیگر را به دل مگیرید، به هم پشت نکنید و بایندگان خدا برادروار زندگی کنید.»

نهی در روایت «ولاتجسسوا» دلالت بر حرمت دارد مگر ادعا شود که قرار گرفتن این نهی در کنار سایر بندهای روایت، مانع از تلقی حرمت است چرا که حکم تمامی موارد، حرمت نیست.

قرطبی روایت دیگری را نیز از پیامبر نقل می کند:

«چنانچه تو به دنبال عیوب مردم باشی آنان را تباه ساخته ای یا در پرتگاه تباهی فکنده ای.»

روشن است که تباه ساختن جامعه اسلامی در زمره زشت ترین حرامهاست.
پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«بدترین مردم بدگمانها و فاسدترین بدگمانها تجسس کننده ها هستند و پست ترین تجسس کننده ها پرگویی ترین آنها و بدترین پرگویان هتاک ترین آنهاست.»
دلالت روایت بر حرمت، روشن نیست، مگر گفته شود: به کمک آیه ای که بر وجوب اجتناب از گمان بد دلالت دارد [و با توجه به این روایت] به دست می آید که تجسس شدیدتر از بدگمانی حرام است [و در نتیجه حکم تجسس هم از راه اولویت، حرمت است]. دقت کنید.

محمد بن فضیل می گوید:

«به امام موسی بن جعفر (ع) گفتم: فدایت شوم، در مورد آشنایی خبری به من رسیده که بر من گران است، از وی جويا شدم آن را انکار کرد، در حالیکه این خبر را افراد مورد اعتماد برایم نقل نموده اند.»

حضرت خطاب به من فرمود:

«یا محمد! کذب سمعک و بصرک عن اخیک وان شهد عندک خمسون قسامه و قال

لک قولاً فصدقه و کذبهم».

«ای محمد! چشم و گوشت را از [جستجو در احوال] برادرت بازدار، هر چند پنجاه نفر نیز نزد تو سوگوگند یاد کنند، سخن برادرت را تصدیق و ادعای آنها را تکذیب کن».

ظاهر روایت، عدم جواز تجسس از حال آن شخص است، هر چند شواهدی مبنی بر وجود امور ناپسند وجود دارد، مانند شهادت پنجاه تن بر آن، چرا که مجاز بودن تجسس با لزوم تکذیب چشم و گوش [در سخن امام (ع)] ناسازگار است.

گذشته از برداشت ما از روایت ممکن است به این گونه نیز استدلال شود که روایت اشاره دارد به قاعده «اصالة الصحة» در کار نیک؛ زیرا قرینه هم بر این امر وجود دارد؛ چرا که امام میان تکذیب پنجاه نفر و تصدیق برادر مؤمن، جمع کرد و این (تصدیق یکی از مومنان و تکذیب پنجاه تن از آنان) به معنای حمل بر صحت است. از سوی دیگر نمی توان روایت را حمل بر فساد کرد؛ بلکه باید ادعای فساد از جانب پنجاه نفر، تصدیق و پذیرفته شود همانند آنکه شماری خبر دهند که راهن، مرهون را پس از پس گرفتن اجازه از سوی مرتهن فروخته است؛ - فروش مرهون باید با کسب اجازه از مرتهن باشد- و از طرف دیگر، مومنی خبر دهد که فروش مرهون قبل از پس گرفتن اجازه از سوی مرتهن (یعنی در زمان اجازه دادن مرتهن) صورت گرفته است؛ در اینجا شهادت پنجاه مؤمن پذیرفته شده و مستند حکم واقع می شود.

اما می توان روایت را (از زوایه ای دیگر نگریست و آن را) بر تصدیق گفته مؤمن حمل کرد و سخن او را مطابق واقع انکاشت و این مستلزم تکذیب قسامه است؛ به این معنا که ادعای آنان مخالف واقع تلقی، اما به صدق گفتار و اعتقاد آنها حکم شود.

دلالت این دسته از روایت (بر حرمت) بی اشکال نیست، زیرا ظاهر این روایات بیانگر عدم لزوم تفتیش است نه حرمت آن.

در هر صورت روایاتی که در این بخش نقل شد برای دلالت بر حرمت تفتیش، در قسم اول و دوم، کافی است؛ بلکه به مقتضای مطالبی که بیان شد- که در صورت وجود غرض صحیح نیز، تجسس صدق می کند- ادله و روایات پیشین، قسم سوم و چهارم را نیز در بر می گیرد.

اشکال: سیاق و چینش آیه ای که دال بر حرمت تجسس است نشان می دهد حرمت، تنها، در جایی است که اغراض فاسد در کار باشد زیرا آیه مورد نظر، پیش از بیان حرمت تجسس، بر حرمت ریشخند و عیبجویی دلالت دارد و این که نامهای بد بر یکدیگر گذاردن و بدگمانی، موجب دشمنی و اختلاف می گردد.

جواب: معتبر، اطلاق حکم وارد است و خصوصیت «مورد» نقشی ندارد، افزون بر این، ادله، منحصر به آیه کریمه نیست، بنابراین در حالیکه سایر ادله از اطلاق برخوردارند، عدم اطلاق آیه به حکم حرمت خدشه ای وارد نمی کند از این رو تجسس به خودی خود و بطور کلی حرام است.

آری، بسا که امور دیگری چون حفظ نظام، نجات جان انسانها، مداوای بیمار و مانند اینها با حکم تجسس، تزامم پیدا می کند که اهمیت آنها از حرمت تفتیش بالاتر است و با تحقق تزامم، حرمت تجسس همانند سایر موارد تزامم از فعلیت می افتد. از همین رو شیخ انصاری در احکام غیبت می گوید:

از روایات پیشین و جز آنها به دست می آید که حرمت غیبت به سبب خرده گیری از مؤمن و آزار دیدن او از این عیبجویی است و هر گاه فرض شود مصلحتی مربوط به غیبت کننده، غیبت شونده یا فرد سومی وجود دارد که عقل یا شرع این مصلحت را از مصلحت احترام مؤمن (به وسیله ترک آن سخن درباره او) بالاتر می داند، در اینجا لازم است حکم، برابر مصلحت قویتر صادر شود چرا که در هر گناهی که در زمره حق الله یا حق الناس باشد نیز چنین است، همچنانکه شماری از فقها این مطلب را خاطر نشان ساخته اند.

محقق ثانی در کتاب جامع المقاصد پس از تعریف غیبت می گوید: «غیبت حرام، عملی است که به قصد هتک حرمت مؤمن با لذت جویی و یا خندانیدن مردم انجام گیرد، اما آنچه با غرض صحیح صورت می گیرد همانند نصیحت کردن مشورت خواه، دادخواهی و شنیدن آن، ابطال شهادت شاهدان یا استوار کردن آن، بازداشتن شخصی که مدعی نسبی است که به او تعلق ندارد و بی اثر ساختن گفتار منحرف کننده، حرام نیست».

از ظاهر کلام شیخ انصاری و محقق کرکی بر می آید که در اینجا، حکم برداشته شده و موضوع، همچنان باقی است اما سخن محقق جای بحث دارد چرا که صرف صحیح بودن غرض، در برداشته شدن حرمت کافی نیست، بلکه لازم است تزامم و اهم بودن، احراز شود. افزون بر این، عنوان تجسس بر مواردی صادق است که از سنخ جستجوی عیوب نیست همانند: تلاش برای آگاهی از دانشهای جدید، کنکاش درباره رضایت همگانی از نحوه اجرای امور و عدم آن، کشف نیازهای اجتماعی، یافتن افراد صلاحیت دار برای واگذار کردن پستهای مناسب به آنها، و ...».

از سوی دیگر نمی توان ادعا کرد آنچه نهی شده، تجسس در امور «مسلمانان» است و به مقتضای جمع میان ادله، کفار و منافقان را شامل نمی شود چه آنکه برابر



صحیح ابن ابی یعفور، تجسس در صورتی حرام است که شخص تفتیش شده، پوشاننده عیوب خود باشد پس به مقتضای این صحیح، تجسس در امور کسیکه متهم است یا متجاهر (آنکه بی پروا و آشکارا گناه می کند) حرام نیست؛ از این رو اطلاق سایر روایات با اخباری مانند این صحیح، به تقیید بدل می شود....

مگر همان گونه که استاد ما امام خمینی(ره) بیان نموده است گفته شود: ملتزم شدن به جواز تفتیش متجاهر، در نهایت اشکال است.

شاید سبب اشکال این باشد که «مفهوم» از اطلاق برخوردار نیست، زیرا روایت در مقام بیان حکم دیگر (اماره های عدالت) است بنابراین از روایت به دست می آید که تجسس در امور شخصی که ساتر تمامی عیبهایش نیست، فی الجمله جایز است زیرا حرمت تفتیش در جایی است که ستر (پوشانیدن) وجود داشته باشد.

مهمتر بودن حفظ نظام

اموری چند افزون بر بدهت، ضرورت و دلالت آیه های دفاع برآهم بودن پاسداری از حکومت، دلالت دارد:

۱- وجوب دفاع از کیان اسلام اگر چه در میان لشکر مخالفان صورت گیرد، همان گونه که موثقه یونس از این امر حکایت می کند:

به امام رضا (ع) گفتم: فدایت گردم به یکی از دوستداران شما خبر رسید که مردمی برای شریک در جهاد، شمشیر و کمانی را عرضه کرده است. او بر آن مردم وارد شد و در حالیکه از حکم جهاد بی خبر بود، شمشیر و کمان را از او ستاند، آنگاه یارانش به او خبر دادند که جهاد همراه اینها جایز نیست و باید شمشیر و کمان را برگرداند. امام فرمودند: همین کار را انجام دهد. گفتم: در پی آن مرد رفت، اما او را نیافت و به او گفتند: آن مرد مرده است. حضرت فرمود: به آنها بپیوند اما نبرد نکند. گفتم: در سرحدات همانند زوین و عسقلان؛ فرمود: آری؛ گفتم:

نبرد کند؟ فرمود: نه مگر آنکه نسل مسلمان را در خطر ببیند. گفتم: آیا شما بر آنید که در صورت حمله رومیان، مسلمانان توانایی جلوگیری از نفوذ آنها را ندارند؟ آن حضرت باز فرمود: با آنها همراه شود ولی به پیکار نپردازد و اگر اساس اسلام و مسلمانان را در خطر دید نبرد کند که در این صورت، قتال او مربوط به خود اوست نه خلیفه.

گفتم: چنانچه دشمن از نقطه ای که او مأمور مرزبانی است رخنه کرد چه کند؟ امام فرمود: او [با نبرد خود] از موجودیت اسلام دفاع می کند نه از اینها [لشکریان خلیفه] چه آنکه ضعف اسلام [حکومت و نظام اسلامی] محو تدریجی دین محمد (ص)

را در پی خواهد داشت.

این روایت به روشنی دلالت دارد که نبرد، با انگیزه حفظ کیان اسلام و مسلمانان واجب است، اگر چه همراه مخالفان و زیر پرچم آنها باشد؛ و این نشانگر اهم بودن حفظ نظام است. از این رو شیخ طوسی در کتاب مبسوط، علامه حلی در کتاب منتهی، شهید اول در کتاب دروس و دیگر بزرگان تصریح کرده اند که به هنگام احساس خطر نسبت به اساس اسلام، دفاع از کیان اسلام واجب است هر چند تحت فرماندهی کسی باشد که منصوب از سوی امام (ع) نیست.

نتیجه: ولایت و حکومت غاصبان مورد قبول نیست. اما هرگاه امر دایر باشد میان وجود نظام (هر چند با ولایت آنها) و نبود نظام اسلامی، صورت نخست مقدم است. اما این بدان معنا نیست که در راستای خلع غاصبان از مقامشان تلاشی صورت نگیرد بلکه در صورتی که لطمه ای به اساس نظام وارد نشود باید در این راه گام برداشت.

۲- تحمل مخالفان تا جایی جایز است که جامعه اسلامی با بحران روبرو نشود. همچنانکه سخنان امیر المؤمنین علی (ع) گواه روشنی بر این مدعاست. حضرت هنگام حرکت اصحاب جمل به سوی بصره می فرماید: «اینها همگی از خلافت من ناخشنود گشته اند و من تا هنگامیکه وحدت شما را در خطر نیبم صبر خواهم کرد چرا که اینها اگر بر خیال خام خود پای فشارند، حکومت اسلامی از هم گسیخته خواهد شد».

روشن است که آن حضرت، ایستادگی در برابر آنان را به احساس خطر عقلایی نسبت به نظام، مشروط کرده است و همین امر دلیل بر آن است که به هنگام احساس خطر نسبت به جامعه اسلامی، نبرد در کنار مخالفان و همراه آنها جایز است.

۳- خودداری از هر کاری که نظام را با خطر مواجه می سازد واجب است، چنانکه امیر المؤمنین علی (ع) عمر بن خطاب را از حرکت به سوی ایران به منظور نبرد با این کشور، نهی فرمود، با این استدلال که ممکن است نظام در معرض خطر قرار گیرد.

زمانیکه عمر بن خطاب نظر حضرتش را در مورد شرکت خویش در نبرد با ایرانیان جویا شد فرمود:

«جایگاه ولی امر و حاکم مسلمانان همچون ریسمانی است که مهره ها را گرد می آورد و به هم پیوند می دهد. هرگاه این رشته پاره شود مهره ها نیز پراکنده می شود و از میان می رود و هیچ گاه به تمامی گرد نخواهد آمد».

امیرالمؤمنین (ع) این سخن را در مقام نهی عمر از رفتن به ایران بیان فرمود زیرا پراکندگی امت عرب، شکستن بیعت از ناحیه آنها، تهاجم دشمنان و خطرهایی از این دست، جامعه را تهدید می کرد. روشن است که منظور روایت ممانعت از عزیمت به نبرد در تمامی شرایط و زمانها نیست، بلکه حضرت به علت نبود موقعیت مناسب، عمر را از این کار بازداشت در نتیجه نمی توان آن را یک حکم کلی به حساب آورد، چه آنکه پیامبر اکرم (ص)، خود به همراه لشکر اسلام در بیشتر جنگها شرکت داشت همچنانکه علی (ع) نیز در نبردهایی چون صفین و جمل حضور داشت.

۴- وجود حکومت برای برپایی نظام و حفظ آن ضروری است سخن امیر المومنین (ع) دلیلی بر این مدعاست. حضرت هنگامی که شعار خوارج «حکمرانی تنها از آن خداوند است» را شنید فرمود:

«گفتار حقی است که از آن اراده ناحق شده است». آری به راستی حکومت تنها از آن پروردگار است، لیکن اینها برآند که فرمانروایی تنها از آن خداست، در حالیکه مردم به ناچار نیازمند حاکم و امیرند، نیک کردار باشد یا بدکار و در سایه حکومت او، مؤمن به کار خود باشد و کافر نیز بهره مند گردد. عمر هر یک را خداوند به آخر می رساند، غنیمت فراهم میگردد، با دشمن نبرد می شود، راهها امن می گردد، حق ناتوان از زورمند ستانده می شود تا نیکوکار از شر بدکار آسوده باشد. روایت در صدد تصحیح حکومت فاسد نیست بلکه در مقام بیان این نکته است که وجود حکومت، هر چند به دست یک فاجر، از نبود آن بهتر است.

۵- هنگام احساس خطر نسبت به اسلام، یاری خواستن از اعراب بیابان گرد واجب است. روایات بر این مطلب دلالت دارند: از جمله آنها موثقه هشام بن سالم از امام صادق (ع) است.

پرسیدم: آیا جهاد بر اعراب بیابان نشین واجب است؟ حضرت فرمود: نه، مگر آنکه نسبت به اسلام احساس خطر شود که در این صورت به کمک آنها نیاز است.

۶- تشریح امامت و وجوب اطاعت از امام، حکمتها و فلسفه هایی چند دارد که از جمله آنها برپایی نظام است، چنانکه سخن حضرت زهرا (س) نیز همین را می رساند: آن حضرت در ضمن خطبه ای در مسجد النبی می فرماید: «خداوند ایمان را موجب پاک شدن شما از شرک قرارداد ... عدل را سبب آراستگی دلها گردانید، اطاعت ما را موجب نظام اجتماع، و امامت ما را ایمنی بخش (امت از) تفرقه قرار داد».

روشن است که تشریح امامت با هدف نظام بخشی به امور، خود حاکی از اهمیت نظام است.

همچنین از مولایمان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در بیان حکمت تشریح امامت، روایت است که فرمود: «امامت موجب پیشبرد دین، [برقراری] نظام مسلمانان، پیشرفت دنیا [ی آنها] و سبب عزت مومنان است».

همچنین از آن حضرت روایت شده: از کسی که خداوند زمام امور را به او سپرده فرمان برید زیرا او برپا دارنده نظام اسلام است.

۷- حفظ نظم و نظام امور مسلمانان مورد سفارش پیشوایان ما بوده است، چنانکه امیرالمومنین علی (ع) می فرماید: «شما و همه فرزندان و خاندانم و آن را که نامه من به او می رسد به پروا از خداوند، نظم (و انضباط) در کارهایتان، و اصلاح روابط اجتماعیتان سفارش می کنم».

رسول الله (ص) فرمود: «آن که شب را به صبح رساند در حالیکه نسبت به امور مسلمانان بی تفاوت باشد، مسلمان نیست».

۸- پرهیز از دشمن، احتیاط و مراقبت از نظام امری لازم و واجب است، چنانکه خدای متعال می فرماید:

«و اذا رایتم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقلوبهم کانهم خشب مسندہ یحسبون کل صیحه علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی یوفکون» (المنافقون، ۴).
«هر گاه آنان را بنگری [تناسب] اندامشان تو را به شگفت وا می دارد و چنانچه سخن بگویند [بخاطر چرب زبانتیشان] به گفته آنان گوش فرار می دهی [اما در واقع] گویی جرز لای دیوارند! [سرد و بی روح] هر فریادی را [که بر می خیزد] به زبان خویش می پندارند، آنان دشمنند، پرهیز از آنها، لعنت خدا بر آنان باد تا به کجا [از حق] بازگردانیده می شوند».

حذر از منافقان در آیه شریفه برای حفظ و پاسداری از نظام است. در جای دیگر می فرماید:

«و اذا کنت فیهم فاقمّت لهم الصلاة فلتقم طئفه منهم معک و لیاخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم ولتات طئفه اخری لم یصلوا فلیصلوا معک و لیاخذوا حذرهم و اسلحتهم» (نساء، ۱۰۲).

«هر گاه در میان آنان [جنگجویان اسلام] بودی و نماز را بر ایشان برپا داشتی باید دسته ای از آنها همراه تو [به نماز] ایستند و [در همان حال] سلاح های خود را بر گیرند. آنگاه که سجده کردند [و نماز خود را به پایان رسانیدند] باید پشت سر شما قرار گیرند و دسته دیگر که نماز نگزارده اند بیایند و با تو به نماز ایستند [و در همان حال] آماده و مسلح باشند».

تا آنجا می فرماید: «... و لاجناح علیکم ان کان بکم اذی من مطر او کنتم مرضی ان تضعوا اسلحتکم و خذوا حذرکم» (نساء، ۱-۲): «چنانچه از [بارش] باران گزندی به شما رسید یا بیمار شدید، می توانید سلاح هایتان را واگذارید [اما همچنان] آمادگی خود را حفظ کنید».

بنابر آنکه منظور از «حذرهم» بر گرفتن سلاح نباشد، بویژه آنجا که می فرماید: «ان تضعوا اسلحتکم و خذوا حذرکم...». چه آنکه «وضع» و «اخذ» [در یک آن و] در یک چیز جمع شدنی نیست. همچنین حضرت امیرالمؤمنین (ع) لشکریان را چنین سفارش می کند:

«برای خود نگهبانهایی در نقاط تسخیر ناپذیر کوه ها و بلندی های رشته کوه ها قرار دهید تا دشمن از جایی خطرناک یا امن، رخنه نکند و بدانید که پیشتازان هر گروه، دیده بان های آنها و دیده بانان پیشتازان، پیش روان آنهاست. سرانجام آنکه از دو دستگی یا چند دستگی بپرهیزید [و همواره از فرمانده خود تبعیت کنید]». نیز آن حضرت هنگامی که زیاد بن نضر را به فرماندهی پیشتازان لشکری که آهنگ صفین داشت برگزید [رو به سوی او نموده و] فرمود: «بدان و آگاه باش که جلوداران هر گروه دیده بانان و خبرگیران آنها، و دیده بانهای پیشتازان، طلایه داران آنهاست؛ پس هر گاه از سرزمینت بیرون شدی و به دشمنت نزدیک، در هر ناحیه، در برخی راههای کوهستانی، دره ها، جنگلها و جاهای پوشیده از درخت و در هر سمت و سو [که بودی به راهنمایی جلوداران بپرداز و] از توجیه طلایه داران دلگیر مشو».

تمامی این موارد و جز اینها بطور عام و خاص بر اهمیت نظام و حفظ آن دلالت دارد. گویا فقهای امامیه وجوب حفظ نظام از هرج و مرج و آشفتگی را از همین روایات استنباط نموده اند؛ چنانکه درباره برخی شغلها که برپایی نظام و حکومت وابسته به آنهاست فتوا به وجوب کفایی داده اند.

شیخ انصاری در بیان سبب وجوب [برخی] حرفه ها می گوید: وجوب [پاره ای از] شغل ها مشروط به پرداخت پاداش و دستمزد نیست؛ زیرا حفظ و استمرار نظام که از واجبات مطلق است، اقتضای چنین وجوبی را دارد.

صاحب جامع المقاصد در شرح سخن علامه حلی در باب متاجر (فمنه واجب) می گوید: لازم بود علامه، تجارت را (به گونه مطلق) که تحقق نظام بشری بسته به آن است نیز در این باب ذکر می کرد، چرا که مطلق تجارت با این وصف از واجبات کفایی است.

صاحب ریاض درباب حرمت گرفتن اجرت بابت واجبات ذاتی، می گوید: با قید

«ذاتی»، «توصلی» از شمول حکم حرمت، خارج می‌گردد. همانند بیشتر شغل‌هایی که واجب کفایی است و تنها برای «توصل» (رسیدن) به آن چیزی است که مقصود از امر به آن است که همان سامان بخشی به امر معاش و معاد باشد و همین امر همچنانکه سبب امر به آن شغل‌هاست، موجب جواز اخذ اجرت بر آنها نیز هست، چرا که بدون این جواز، مقصود (نظم بخشی به امور دنیوی و اخروی) شکل نمی‌گیرد. گذشته از آنکه این جواز چه با تصریح و چه به صورت فتوا مورد اجماع و اتفاق است.

نتیجه: آنچه از مجموع روایات و فتاوا به دست می‌آید، اهم بودن حفظ نظام اسلامی است. از این رو در مقام تزامم با برخی محرمات، این وجوب حفظ نظام است که مقدم و پیش‌تر است و در اینجا و با تزامم موجود، حرام از فعلیت ساقط می‌گردد.

جاسوس گرفتن یا مباشرت به جاسوسی

۱- در قرب الاسناد از ریان بن صلت از حضرت رضا (ع) نقل شده: رسول خدا (ص) هر گاه لشکری را با فرمانده روانه می‌کرد چند تن از معتمدان خود را همراه آنها می‌کرد تا مراقب فرمانده باشند و (در بازگشت) خبرها را برای پیامبر بازگو کنند. واژه تجسس که در این روایت به کار رفته مربوط به ارزیابی چگونگی عملکرد فرمانده و کسب خبرهای جنگ است.

۲- در تهذیب تاریخ ابن عساکر از «بریده» روایت شده که پیامبر اکرم سپاهی را فرستاد و مردمی را همراه آنها کرد تا خبرها را برای آن حضرت بنویسد.

۳- پیامبر در نبردهایی که حضور داشت درباره متخلفان از دستورات جنگی پرس و جو (و آنها را شناسایی) می‌کرد.

۴- رسول خدا (ص) فرمود: «بر آن شدم به اقامه نماز فرمان دهم تا برپا گردد آنگاه بنگرم چه کسی در مسجد حاضر نمی‌شود تا خانه اش را بسوزانم».

البته پیامبر در اینجا در صدد تفتیش و جستجوی منافقان و جدا کردن آنان از صفوف مومنان است و این روایت بر آنجایی حمل می‌شود که عدم شرکت آنها در برپایی نماز، موجب اخلال گردد.

۵- هنگامی که مشیت پروردگار بر فتح مکه قرار گرفت و زمینه انجام آن برای پیامبر اکرم فراهم گردید، حضرت، عتاب بن اسیر را به فرماندهی لشکر اسلام برگزید... آنگاه که عتاب به لشکر رسید و پیمان خویش با پیامبر را بر آنها خواند... به آنها گفت ... هر کس از شما با سایرین همراه و همگام باشد به اقتضای حقی که هر مؤمن دیگر دارد با او همراه خواهد بود اما اگر کسی را بیابم که از لشکریان

فاصله گرفته از حال او جویا می شوم اگر عذری داشت آن را می پذیرم ولی اگر عذری [قابل قبول] نیابم، به حکم پروردگار که بر تمامی شما جاری و نافذ است گردنش را خواهم زد تا حرم خداوند را از منافقان پاک کنم.

در اینجا عتاب تفتیش را به خدا و رسول مستند نموده چرا که می گوید: این حکم از جانب پروردگار نازل گردیده است؛ افزون بر این، عتاب منصوب خاص پیامبر است از این رو هر گاه به چنین کاری دست یازد عدم نهی پیامبر، خود در حکم تقریر است. البته این روایت در خصوص تفتیش منافقان و جدا نمودن آنان از میان سایر مومنان است.

۶- سیره و روش پیامبر بر آن بود که از حال اصحابش جویا می شد و پیرامون اوضاع مردم از آنها پرسش می کرد کار نیک را نیکو می شمرد و آن را تقویت می کرد و کار زشت را قبیح می شمرد و سست می انگاشت.

تذکر: سوال پیامبر از اموری بود که میان مسلمانان آشکار بود نه از آنچه پوشیده می ماند بنابراین میان این روایت و بحث ما ارتباطی وجود ندارد.

۷- پیامبر اکرم (ص) از بازار مدینه می گذشت به غذایی برخورد رو به سوی صاحب آن نمود و فرمود: غذای تو را خوراکی بس پاک و پاکیزه می بینم. آنگاه از قیمت آن سوال فرمود. خداوند عزوجل به آن حضرت وحی فرمود دستش را در آن غذا فرو کند. حضرت چنین کرد اما غذایی پست بیرون آورد آنگاه رو به سوی صاحب طعام نمود و فرمود: «تو را فردی می بینم که خیانت و ناخالصی را برای مسلمانان فراهم نموده ای».

اشکال: این روایت مربوط به انتخاب کالا است و از موارد تجسس محسوب نمی شود.

پاسخ: این کار پیامبر، خود نوعی تجسس و کاوش پیرامون چگونگی میزان فعالیت اقتصادی در نظام اسلامی است.

۸- رسول اکرم «تهمت» را ثبت و ضبط می فرمود.

۹- طلحه و زبیر پس از بیعت با علی (ع) از آن حضرت بدگویی کردند؛ خبر این کار آنها به حضرت رسید و مولا آنها را خواست؛ آن دو، سخنان خویش را انکار کردند.

حضرت نیز [در بازخواست از آنها] شتاب ننموده و آنگاه که برای سفر به مکه از امیرالمومنین اجازه خواستند آنها را منع نفرمود و پیوسته آنها را زیر نظر قرار می داد و به اتهام [منسوب به آنها] ترتیب اثر نمی داد تا آنکه پرده کنار رود [و حقیقت

برملا گردد].

شاید عدم اقدام آن حضرت در برابر شنیدن اتهام، به اقتضای مصلحت ویژه آن زمان بوده است و گرنه پیش از این گذشت که پیامبر تهمت را ضبط می کرد و نزد خود نگاه می داشت.

این «موثقه» حاکی از آن است که انجام کارهای مقدماتی برای کسب خبر امری جایز و رواست.

۱۰- خریط بن راشد ناجی از طایفه بنی ناجیه که در جنگ صفین همراه علی (ع) بود، پس از پایان نبرد و تحکیم حکمین در میان سی تن از یارانش جلو آمد تا رو در روی امام ایستاد و گفت: به خدا قسم، از این پس امر تو را اطاعت نمی کنم پشت سرت نماز نمی گزارم و همین فردا از تو جدا خواهم شد. امام خطاب به او فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند این چنین پیمانت را می شکنی و در برابر فرمان پروردگارت طغیان می ورزی؟ [بدان که] تنها به خود آسیب می رسانی حال بگو بدانم چرا چنین می کنی؟ گفت زیرا تو بر خلاف کتاب خدا و با رأی و سلیقه خود حکم راندی!...».

سپس علی (ع) به او فرمود: «وای بر تو! پیش بیا تا درباره سنتها و احکام شریعت با تو بحث و گفتگو کنم و آنها را برای تو بازگو نمایم و پرده ذهن تو را بر اموری از حق که من به آنها از تو داناتم بگشایم شاید آنچه را هم اکنون منکری یا زشناسی و از آنچه بر آن چشم بسته ای و به آن علم نداری آگاه گردی. خریط گفت: فردا نزد تو می آیم فرمود: بیا، اما مراقب باش شیطان تو را نفریبد...».

پس از آن خریط از پیش حضرت برخاست و به سوی خاندان و کسانش روان شد.

عبدالله بن قعین می گوید: با شتاب به دنبال او (خریب) رفتم ... به امام (ع) عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! چرا او را ننگه نمی داری تا از او پیمانی بستانی؟ امام فرمود: اگر ما با هر یک از مردم که متهم است چنین کنیم، می باید زندانها را از آنها پر کنیم! و من به خود نمی بینم [مرتب] گریبان مردم را بگیرم آنها را زندانی کنم و بر آنان سخت گیرم تا خلاف [آنچه را در دل دارند] بروز دهند. [سخن که بدین جا رسید دیگر] چیزی نگفتم از آن حضرت فاصله گرفتم و اندکی نزد دوستانم نشستم آنگاه حضرت رو به من فرمود: نزد من بیا، نزدیک رفتم با روی گشاده فرمود: به منزل آن مرد برو، ببین چه می کند کمتر روزی بوده که این مرد تا این ساعت نزد ما نیامده باشد.

به خانه او رفتم ناگهان دیدم هیچ کس (نه خریط و نه آن سی نفر) در منزل او

نیستند... به سوی امیرالمؤمنین آمدم حضرت تا مرا دید فرمود: زیرکی به خرج دادند و ماندند یا ترسیدند و رفتند؟ گفتم: رفته اند. امام فرمود: خدا نابودشان کند، همان گونه که قوم ثمود از رحمت او دور گشتند... بزودی برای آن دسته از کارگزارانم که هم اکنون با من هستند و مأموریتشان در میان آنها (گریختگان) است، نامه ای خواهم نوشت. آنگاه نامه ای در یک نسخه به این مضمون برای کارگزاران نگاشت و فرستاد: «از بنده خدا، علی امیرالمؤمنین به هر کارگزاری که این نامه بر او خوانده می شود: و اما افرادی از ما که شماری نیز به دنبال آنها هستند، گریخته اند، به گمان ما به سمت شهرهای بصره حرکت کرده اند. از ساکنان شهر خویش پیرامون آنها پرس و جو و تحقیق کن و در هر ناحیه از سرزمینت جاسوسهایی بر آنان بگمار، از آن پس هر خبری از آنان به دست آوردی، برای من بنویس، والسلام».

۱۱- امام علی (ع) به کعب بن مالک می نویسد: «اما بعد، مراقب رفتارت باش، به همراه شماری از یارانت حرکت کن تا به سرزمینی برسی که دارای روستاهای بسیار است. پیرامون [عملکرد] کارگزاران کاوش و تحقیق نما و رفتار آنها را با مردم در منطقه میان «دجله» و «عذیب» به دقت زیر نظر بگیر. آنگاه به «بهقبادات» برگرد و تقویت آن را سرلوحه کار خود قرارده و در آنچه خداوند تو را ولایت و قدرت بخشیده، در راه بندگی و طاعت او به کار گیر... درستی و راستی در کار را به من نشان ده». بر اساس این روایت می توان برای نظارت بر کارگزاران، جاسوس گمارد.

۱۲- ابن ابی شیبیه در کتاب خود از قول ابوالجهم قرشی نقل می کند: پدرم نقل کرد: «درباره من خبری به علی رسید و او چند تازیانه بر من زد» بعد از این ماجرا و پس از چندی، به حضرت خبر رسید که معاویه نامه ای برای او نوشته است. امام دو تن را برای تفتیش خانه او فرستاد؛ آنان نامه را در خانه اش یافتند [پدرم] به یکی از آن دو مرد که از خاندان او بود گفت: تو از خانواده ما هستی، از علی برای ما امان بگیر، آنان نزد علی رفتند و او را از ماجرا آگاه ساختند. آنگاه علی بر مرکب سوار شد [نزد پدرم آمد] و به پدرم فرمود: ما در پی نامه بودیم اما آن را پوچ و بی مقدار یافتیم [و یاهو ای پیش نبود]. این روایت نشان می دهد که تنها، گمان پیوست با دشمنان و مخالفان، آن هم با پشتوانه ادله بر حق، جدای از هر دلیل دیگر، برای جواز تجسس کافی است.

۱۳- حاطب بن ابی بلتعنه نامه ای خطاب به اهالی مکه نوشت تا آنها را از تصمیم رسول خدا (ص) برای فتح مکه با خبر سازد. وی نامه را به زنی سیاه سپرد تا پس از

ورود به شهر، به وسیله آن از مردم اخاذی کرده و باج بگیرد همچنین مزدی برای آن زن تعیین کرد تا نامه را به گروهی از اهل مکه که برای او معرفی نمود برساند و دستور داد تا از بیراهه برود.

پیامبر با نزول وحی از ماجرا آگاه شد؛ آنگاه امیرالمؤمنین را نزد خود خواند و به او فرمود:

یکی از اصحابم به اهل مکه نامه نوشته تا آنان را از تصمیم ما آگاه کند حال آنکه من از پروردگار خواسته بودم اخبار ما را از آنان پوشیده نگاه دارد؛ نامه همراه زنی سیاه است که بیراهه را در پیش گرفته است؛ شمشیرت را بردار و خود را به او برسان نامه را از او بستان و رهایش کن آنگاه نامه را نزد من بیاور.

پس از آن، پیامبر زبیر بن عوام را خواست و به او فرمود: «در این کار با علی بن ابی طالب همراه شو». آن دو از بیراهه حرکت کردند تا زن را یافتند، زبیر پیش دستی کرد و از زن درباره نامه ای که همراه داشت پرسید، زن نامه را انکار کرد و قسم خورد که چیزی همراه او نیست و به گریه افتاد، زبیر گفت «ای ابوالحسن! نامه‌ای با او نمی بینم، به سوی رسول خدا باز کردیم تا او را از بی گناهی این زن با خبر سازیم امیرالمؤمنین فرمود رسول خدا (ص) به من خبر داده که همراه آن زن نامه ای است و دستور داده آن را از او بستانم. حال تو می گویی نامه ای نزد او نیست!» آنگاه شمشیر را از نیام بیرون کشید و نزدیک آن زن آمد و خطاب به او فرمود: «قسم به خدا چنانچه نامه را بیرون نیاوری حجاب از سرت بر می دارم آنگاه گردنت را خواهم زد». زن گفت: «حال که چاره ای جز این نیست ای پسر ابوطالب! رویت را از من برگردان» حضرت رویش را برگرداند آنگاه آن زن پوششش را از سرش برداشت و نامه را از لای موهای بافته اش بیرون کشید؛ امیرالمؤمنین نامه را از وی گرفت و نزد رسول نزد رسول خدا برد.

در نقل بیهقی آمده: هنگامی که رسول خدا، علی (ع) و زبیر را می فرستاد به آنها فرمود: آن زن را بازرسی کنید، همراه او نامه ای است برای اهالی مکه. در هر صورت [چه لفظ «تفتیش» در روایت موجود باشد و چه نباشد] در صدق مفهوم تفتیش و تجسس همین بس که جز پیامبر و علی (ع) شخص دیگری از این ماجرا آگاه نبود.

۱۴- مورد دیگری که گماردن جاسوس را به اثبات می رساند (و آن را جایز می شمارد) تویخها و تهدیدهایی است که از مولایمان امیرالمؤمنین نسبت به کارگزارانش می باشد و این حاکی از وجود خبررسانی از سوی جاسوسان آن حضرت است که

به چند نمونه آن اشاره می شود:

(الف علی (ع) به عثمان بن حنیف کارگزارش در بصره چنین نگاشت:

«ای پسر حنیف! به من خبر رسیده مردی از جوانان بصره تو را به میهمانی دعوت نموده است و تو شتابان به سوی آن روان شده ای. خوراکهای گوارا [برایت تدارک دیده اند] و کاسه های بزرگ [پس از غذا] پیش می آورده اند و من گمان نمی بردم بر سر سفره کسانی بنشینم که تهی دستانشان را فراموش کرده اند و توانگرانشان را فراخوانده اند».

(ب) امیر مومنان در نامه ای به یکی از کارگزاران خویش می نویسد:

«خبر از تو به من رسیده که اگر چنین کرده باشی پروردگارت را به خشم آورده ای، از امامت سرپیچی کرده ای و حرمت امانتی را که نزد تو بوده نگه نداشته ای! با خبر شده ام که زمینها را [از محصولات کشاورزی] خالی کرده ای! هر آنچه پا بر آن نهاده ای بر گرفته ای و از آنچه در دسترس تو بوده بهره گرفته ای، حساب و کتاب خود را نزد من بیاور و بدان که حساب خداوند از محاسبه مردم بسی بزرگ تر و سنگین تر است والسلام».

(ج) امیرالمؤمنین خطاب به مصقله بن هبیره کارگزارش در اردشیر خره می نویسد: «مطلبی درباره تو به من رسیده که تصدیق آن بر من گران است. تو غنیمت [و دارایی] مسلمانان را در میان خویشاوندان خود و آنان که پیش تو می آیند از گدایان و باندها و دسته جات گرفته تا شاعران دروغگو (و چرب زبان) قسمت می کنی گویا می خواهی گردو قسمت کنی! سوگند به خداوندی که دانه ها را شکافته و جانداران را آفریده به جد و بطور قاطع درباره این موضوع، تحقیق و بررسی خواهم کرد، چنانچه آگاه شوم که مطلب درست است [بدان که] خود را نزد من خوار و کوچک کرده ای، مراقب باش که از زیان کاران و آنانی که کردارشان برباد است، مباحثی».

(د) هنگامی که معاویه به زیاد بن ابیه نامه ای نوشت تا او را به نیرنگی با خود همراه سازد، امیرالمؤمنین خطاب به زیاد چنین نوشت: «با خبر شدم معاویه نامه ای به تو نوشته و می خواهد فکر و دل تو را بلرزاند، نشاط را از تو بگیرد و دلسردت کند. از او بر حذر باش که شیطان هموست!».

(ه) زمانی که امیرالمؤمنین مردم را به جنگ با اصحاب جمل فرا خواند با خبر شد که ابوموسی اشعری کارگزار امام در کوفه مردم را از حرکت به سوی آن حضرت باز می دارد [و آنها را سست می کند این بود که] در نامه ای به او نوشت: سخنی از تو به من رسیده که هم به سود تو و هم بر ضد توست! شاید منظور از عبارت «هم

به سود تو و هم بر ضد توست» این باشد که تشویق مردم به نشستن و بازماندن، در ظاهر به سود توست اما در واقع به زیان تو می باشد، و چه بسا اشعری این مطلب را از علی (ع) پنهان داشته و به همین جهت آگاهی آن حضرت از این امر می باید از راه تجسس و تفتیش ممکن شده باشد.

(و) وقتی علی (ع) فهمید منذر بن جارود عبیدی در بخشی از اختیاراتی که به وی داده پیمان شکنی و خیانت کرده به او نوشت: شایستگی پدرت بی جهت مرا به تو امیدوار کرد و فریفت و گمان کردم تو از روش او پیروی می کنی و راه او را در پیش می گیری، اما ناگاه از تو خبر رسید که از روی هوی و هوس فرمانبری را به کناری نهاده و برای آخرت خویش توشه ای باقی نگذاشته ای. شاید سخن آن حضرت «ناگاه از تو خبر» رسید در پی خبررسانی جاسوسان امام بوده باشد.

(ز) هنگامی که به امیرالمؤمنین خبر رسید که محمد بن ابوبکر کارگزار آن حضرت در مصر از برکناری خویش و جایگزینی مالک اشتر غمگین و اندوهناک گشته، به وی چنین نوشت: با خبر شدم که از واگذاری مسوولیت خویش به مالک اشتر خشمگین و ناراحت گشته ای، من چنین نکردم تا کوشش تو را از تو بگیرم یا تلاش بیش از حد از تو بخواهم، اینک نیز که نفوذ و قدرت را [در مصر] از تو بازستانده ام در جایی به تو حکومت خواهم داد که گرفتاری و دل مشغولی اش کمتر باشد و ولایت بر آنجا، تو را خوش تر آید.

روشن است که خشم، بصورت آشکارا نبوده، زیرا تناسبی با شأن محمد بن ابوبکر ندارد. از این رو خبررسانی در مجموع از امری پوشیده و مخفی صورت گرفته است.

(ح) ابوالاسود دوئلی جانشین عبدالله بن عباس در بصره در نامه ای به علی (ع) خبر داد: عبدالله ده هزار درهم از بیت المال برداشته است. امام در نامه ای به او دستور داد آنها را بر گرداند، اما وی از این کار سر باز زد، باز آن حضرت در نامه ای قسم یاد کرد و به او فرمود:

«به یقین آنها را باز می گردانی»، پس از چندی که عبدالله بن عباس تمام پولها یا بیشتر آن را برگرداند، علی (ع) در نامه ای به او چنین نگاشت:

باری، آنچه انسان را شادمان می سازد درک چیزی است که آن را از دست نداده باشد و آنچه افسوس و نگرانی او را در پی دارد، از دست رفتن چیزی است که آن را درک نکرده باشد [و ارزش آن را نشناخته باشد]. بر آنچه از دنیا به تو رسید شادی بسیار مکن و بر آنچه از کف رفت زیاد بی تابی مکن و عزم خود را برای چیزی جزم

کن که پس از مرگ به کارت آید، والسلام. از آن پس ابن عباس پیوسته می گفت: تاکنون هرگز از سخنی به مانند گفتار امیرالمؤمنین پند و اندرز نپذیرفته بودم. در جای دیگر گفته شده:

امام در پاسخ ابوالاسود دوئلی فرمود: کسی چون توست که امام و امت را خیر خواه است و امانت را پاس می دارد و پیشوا و راهنما به حق و راستی است، پس هر گاه به چیزی برخوردی که درنگ در آن به صلاح امت است... مرا بی خبر مگذار که تو شایستگی آن را داری و [از آن بالاتر] حق واجب خداوند بر تو است.

این روایت نشان دهنده پذیرش و خشنودی امیرالمؤمنین از خبر رسانی [پنهانی] جانشین عبدالله بن عباس و برانگیختن او به این کار است، بلکه این کار را امری لازم شمرده است. از این رو بر معاونان و مسئولان است که چشم دار مهتران باشند و اشتباهات آنان را گزارش دهند.

(ط) علی (ع) به قثم بن عباس کارگزارش در مکه می نویسد: «جاسوس ما در مغرب در نامه ای به من خبر داده که گروهی از اهل شام، کوردل، سخن نافهم و دور از درک و بینش به سوی موسم (مناسک حج) فرستاده شده اند آنهایی که حق را با ردایی از باطل می پوشانند. با تمام توان چون کوهی از خرد و دور اندیشی بپاخیز!».

(ی) ابن ابی الحدید از کتاب غارات روایت می کند: «معاویه به دروغ نامه ای را به قیس بن سعد نسبت داد و آن را برای شامیان خواند. از آن پس در سراسر شام این خبر پراکنده شد که قیس با معاویه سازش کرده است. جاسوسان علی بن ابی طالب (ع) وی را از این ماجرا آگاه ساختند. حضرت از او به بزرگی و شکوه یاد کرد [و از این رخداد] ابراز شگفتی نمود...».

۱۵- از جمله دلیلهای دیگر بر جواز به خدمت گرفتن جاسوس، اقدامهای پیامبر اکرم(ص) در این زمینه است. روایت شده که آن حضرت افرادی را برای کسب خبر در مورد چگونگی کار کرد دشمنان، در بیرون از سرزمین های اسلامی و زیر نظر داشتن تحرکات لشکری و اسرار آنها می فرستاد؛ موارد، در این زمینه بسیار است که به شماری از آنها اشاره می شود:

ابن هشام در بیان سریه عبدالله بن جحش می آورد: رسول خدا (ص) هشت تن از مهاجران را که در میان آنها هیچ یک از انصار نبودند همراه او نمود و نامه ای برای او نگاشت و دستور فرمود تا دو روز آن را نگشاید. پس از سپری شدن روز دوم نامه را باز کند و هر آنچه بدان فرمان داده شده اجرا نماید و احساس نفرت از هیچ

یک از همراهان به دل راه ندهد... پس از پایان روز دوم عبدالله بن جحش نامه را باز نمود، در آن چنین نوشته شده بود:

هنگامی که نامه را خواندی حرکت کن تا در کنار نخلی میان مکه و طائف فرود آیی. آن جا در کمین قریش باش تا خبرهای آنها را به مردم برسانی؛ تا نگاه عبدالله بن جحش به نامه افتاد گفت: به روی چشم؛ آنگاه به همراهانش گفت: رسول خدا (ص) دستور داده به سوی نخلی حرکت کنم و آنجا در کمین قریش بمانم تا خبری از آنها به پیامبر برسانم. روایت به روشنی بیانگر به خدمت گرفتن جاسوس برای آگاهی از تحرکات دشمن است.

گزیده ای از روایت واقعی از ماجرای غزوه بدرکبری چنین است: هنگامی که رسول خدا دریافت کاروان غله از شام حرکت کرده است، اصحاب خود را برای [حرکت به سوی] کاروان فراخواند. پیامبر ده شب پیش از خروج خود از مدینه، طلحه بن عبیدالله و سعید بن زید را گسیل داشت تا درباره قافله به کسب خبر بپردازند.

آن دو در «نخبار» بر «کشد جهنی» وارد شدند، وی آن دو را فرود آورد و پناه داد. آنها در نهان نزد او ماندند تا کاروان [از آنجا] گذشت ... آن دو به کاروانیان و بار آنها چشم دوخته بودند که افراد قافله گفتند: ای کشد! از جاسوسان محمد (ص) کسی را ندیدی؟ گفت پناه بر خدا! جاسوسان محمد کجا و نخبار کجا! پس از آن، کاروان شامگاهان به حرکت خود ادامه داد اما طلحه بن عبید الله و سعید بن زید تا صبح همان جا ماندند سپس بیرون رفتند. کشد، نیز در حالیکه مراقب آنها بود به راه افتاد. در «تربان» به پیامبر رسیدند و ماجرا را به آگاهی ایشان رساندند... پس از آن، کشد، نیز بر پیامبر وارد شد و خبر داد که آنها را پناه داده است؛ رسول خدا نیز برای او عمری دراز همراه با سلامتی آرزو کرد...

روایت بیانگر آن است که وجود عامل نفوذی در میان دشمن و گماردن جاسوس برای آگاهی از اقدامات دشمن هر چند در امور اقتصادی امری جایز، بلکه لازم و واجب است.

در صحیح مسلم از زبان انس بن مالک روایت شده: «رسول خدا! «بسیسه» را جاسوس خود قرار داد تا درباره کاروان غله ابوسفیان کسب خبر کند». این روایت نیز نشانگر گماردن جاسوس نسبت به تحرکات دشمن است هر چند این تحرکات در امور اقتصادی باشد.

واقعی در بیان ماجرای غزوه احد می نویسد: پیامبر اکرم (ص) شب پنج شنبه، انس و مونس پسران فضاله را پیش فرستاد. آن دو در «عقیق» به قریش برخوردند

و همراه آنها حرکت کردند، تا آنکه قریش در «وطاء» فرود آمدند [اینجا بود که] انس و مونس نزد پیامبر شتافتند و ایشان را از این رخداد آگاه کردند.

مغازی نیز در روایت غزوه احد می نگارد: هنگامی که قریش فرود آمدند، آرام و قرار گرفتند و آسوده خاطر گشتند؛ رسول خدا حباب بن منذر بن جموح را به سوی آنها [لشکر قریش] روانه کرد. او نیز [پنهانی] در میان آنها وارد شد و امکانات آنها را ارزیابی کرد و با تیزبینی، از تمامی آنچه می خواست آگاه شد. [البته] پیامبر حباب را در نهان و دور از چشم دیگران فرستاد و به او فرمود: در حضور هیچ یک از مسلمانان خبرها را به من نرسان مگر آنکه دشمن را کم و ناتوان دیده باشی. حباب بازگشت و پنهانی پیامبر را با خبر ساخت.

ابن هشام در بیان غزوه احد و پس از نقل به حرکت در آمدن قریش می نویسد: آنگاه رسول خدا(ص)، علی بن ابی طالب را روانه نمود و به او فرمود: در پی آنها برو و ببین چه می کنند و چه در سردارند. چنانچه اسبها را کنار گذارده و بر شتران سوار گشته اند، بی تردید آهنگ مکه دارند و اگر بر اسبها سوار شده اند و شتران را به دنبال خود می کشند بی گمان راه مدینه را در پیش گرفته اند. سوگند به خداوندی که جانم به دست اوست چنانچه آهنگ مدینه داشته باشند، به سوی آنها می شتابم و پیکار سختی با آنان خواهم کرد. علی (ع) می گوید: در پی آنها به راه افتادم تا بدانم چه می کنند. دیدم اسبان را واگذارده، بر شتران سوار گشته و راه مکه را در پیش گرفته اند.

در کتاب «تراتیپ الاداریه» به نقل از کتاب «استیعاب» و درباره روایات مربوط به عباس بن عبدالمطلب عموی رسول خدا آمده: عباس پیش از فتح خیبر، مسلمان شد اما مسلمان بودن خود را پوششیده می داشت و اخبار مشرکان را برای رسول خدا می نوشت، پیامبر هم خطاب به او [در نامه ای] نگاشت: بودن تو در مکه بهتر و سودمندتر است.

ابن هشام درباره غزوه خندق چنین روایت می کند: آنگاه که خبر اختلاف و ناسازگاری لشکریان، به رسول خدا رسید و خداوند یکپارچگی آنان را به پراکندگی بدل ساخت، پیامبر حدیفه بن یمان را فراخواند و او را به سوی ایشان گسیل داشت تا ببیند سپاهیان در شب چه کرده اند... حدیفه می گوید: آنگاه رسول خدا رو به سوی ما نمود و فرمود: چه کسی حاضر است برخیزد و از حال لشکر جويا شود و سپس باز گردد؟

هیچیک از حاضران از ترس خطر فراوان و شدت گرسنگی و سرما برنخاست.

آنگاه که هیچ کس از جای خود تکان نخورد! رسول خدا مرا فرا خواند و در آن هنگام چاره ای جز برخاستن برایم نبود. پیامبر فرمود: ای حذیفه! برو وارد لشکر شو ببین چه می کنند، به هیچ روی چیزی [از ماجرا] را بازگو مکن تا نزد ما بیایی ... و کوتاه سخن آن که حذیفه رفت و از آنچه می خواست آگاه شد و پیامبر را از آن با خبر ساخت. واقدی در نقل ماجرای غزوه خندق می نویسد: پیامبر اکرم (ص)، خوات بن جبیر را فراخواند و [به او] فرمود به سوی بنی قریظه برو و ببین آیا جایی هست که از آن بی خبر باشند یا رخنه ای هست که نفوذ پذیر باشد تا مرا از آن با خبر سازی. واقدی همچنین در جای دیگر می نویسد: پیامبر اکرم بریده بن حصیب اسلمی را به سوی بنی مصطلق فرستاد تا حضرت را از حال آنها با خبر سازد.

در مجمع البیان، در بیان چگونگی غزوه حدیبیه می آورد:

پیامبر اکرم (ص) پیشاپیش خود، جاسوسی از قبیله خزاعه فرستاد تا حضرت را از حال قریش آگاه سازد. رسول خدا حرکت کرد تا به غدیر اشطاط در نزدیکی عسفان رسید. [در آنجا] جاسوس خزاعی بر حضرت وارد شد و گفت: من از پیش کعب بن لؤی و عامر بن لؤی می آیم. شماری از قبایل مختلف را گرد هم آورده، گروهی انبوه تدارک دیده اند. آنها در پی کشتن شما یا کارزار با شما و راندن شما از مکه هستند. پیامبر فرمود: شبانه حرکت کنید و آنها چنین کردند.

در تفسیر نور الثقلین از امالی شیخ و با سند او از حلبی، در تفسیر سخن پروردگار: «و العادیات ضیحا» و از زبان امام صادق (ع) روایت شده است: رسول خدا عمر بن خطاب را در سریه ای روانه کرد. اما همراهانش شکست خورده و در حالیکه یکدیگر را به ترس و سستی نسبت می دادند بازگشتند. خبر این رویداد با فاصله به پیامبر رسید. حضرت خطاب به علی (ع) فرمود: [از این پس] تو نماینده ما در لشکر هستی خود را آماده کن و هر کدام از سواران مهاجران و انصار را می خواهی [برگزین]، آنگاه رسول خدا علی (ع) را روانه ساخت و به او فرمود: روزها پنهان شو و در شب حرکت کن و [لحظه ای] چشم [از اطراف] بر مدار. می گوید: پس از آنکه علی (ع) از دستور پیامبر آگاه شد به سوی آنها حرکت کرد و سپیده دمان بر آنها تاخت. در اینجا بود که پروردگار بر پیامبرش سوره «والعادیات» را تا پایان نازل فرمود.

ابن سعد در «طبقات» می آورد: پیامبر اکرم (ص) دستور داد مردم برای جنگ با روم آماده شوند. فردای آن روز اسامه بن زید را نزد خود خواند و به او فرمود: به قتلگاه پدرت برو و آنان را بر اسب بار کن. تو را به فرماندهی لشکر می گمارم ... راهنمایانی را همراه خود کن و دیده بانان و طلایه داران را پیش از خود روانه کن.

جز اینها موارد دیگری نیز وجود دارد. از جمله افرادی مانند عاصم بن ثابت و بشر بن سفیان و امیه بن خویلد که رسول خدا آنان را به مکه فرستاد تا به تجسس و کسب خبر درباره قریش بپردازند.

اینها پاره ای از آثار و نصوص فراوانی است که همگی بر مطلوب بودن تجسس و گرفتن جاسوس دلالت دارند.

نقباء و عرفاء:

«نقیب» برابر تصریح لغت شناسان، به معنای گواه و ضامن قوم، و شخصی است که از احوال آنها آگاه است. در صحاح آمده است که نقیب مترادف «عریف» است و آن، همان گواه و ضامن قوم است. عریف نیز هم معنای نقیب است، و او کسی است که در رتبه، پس از رئیس قرار دارد.

ابن اثیر می گوید: «نقبا جمع نقیب است و او همان دانا و مهتر قوم است که مقدم بر آنهاست و اخبار آنها را می داند و از احوال آنها تفتیش می کند».

از تعبیرهای پیش گفته به دست می آید که وظیفه نقیب و عریف [سرپرست] اگر چه تنها تفتیش نیست ولی - همانگونه که صاحب نهاییه به آن تصریح دارد - از آن بیرون هم نیست. بنابراین تعبیرهایی که وارد شده و بکارگیری سرپرست و مهتر را ترغیب می کند، سر بسته، نشان دهنده ترغیب و تشویق به تفتیش و تجسس است. در این زمینه روایات بسیاری وجود دارد که ما گوشه ای از آنها را در این مجال می آوریم.

۱- ابن هشام می آورد:

هنگامیکه اهل مدینه در عقبه (گردنه) دوم با رسول خدا پیمان بستند حضرت خطاب به ایشان فرمود: دوازده نفر از خودتان به عنوان سرپرست به من معرفی کنید تا در مسائل مربوط به آنها، کفیل و ضامن قوم خود باشند [آنها نیز چنین کردند] دوازده نفر از آنان به عنوان سرپرست پیش آمدند، نه تن از خزرج و سه نفر از اوس، آنگاه رسول خدا رو سوی برگزیدگان نمود و فرمود: شما در مسائل قوم خود، سرپرست و کفیل آنها هستید، همانطور که حواریون، کفیل عیسی بن مریم بودند. من نیز کفیل قوم خویش، (مسلمانان) هستم. آنها نیز گفتند: آری [همین طور است].

۲- ابو داود از رسول خدا نقل می کند:

عرافه (خبر دهی) حق است و مردم را گریزی از بکارگیری عرفاء (خبرگیران نیست)، اما عرفه [ی فتنه انگیز] جایگاهشان در آتش است.

۳- در وسائل الشیعه به نقل از صدوق و با سند او از امام صادق (ع) و ایشان از پدرانشان از رسول خدا (ص) آمده: «آن که سرپرستی گروهی را بر دوش گیرد،

در روز قیامت با دستانی زنجیر شده برگردنش، آورده می شود، چنانچه این کار را به دستور پروردگار [و رضایت او] انجام داده باشد خداوند رهایش می سازد و اگر ستمکار باشد، در آتش دوزخ افکنده می شود و چه بد سرانجامی است!».

۴- در دعائم از امیرالمؤمنین روایت می کند:

«گریزی از [وجود] حکمران و [تعیین] حقوق، برای او نیست و [نیز] چاره ای از [وجود] وزیر [سرپرست] و [تعیین] دستمزد برای وی نیست...».

غیر از اینها روایات گوناگونی وجود دارد که هم تشویق کننده است و هم هشدار دهنده! از یکسو با توجه به ضرورت وجود مراقبت و خبرگیری، در اداره جامعه اسلامی به شیوه درست، امری است مورد نیاز و در خور ترغیب و از سوی دیگر به اعتبار آنکه ممکن است این امر دستخوش خطر و تجاوز گردد، شایسته پرهیز؛ اگر چه بروز این حالتها تنها در عرافه (سرپرستی و مراقبت) نیست، بلکه در تمامی مناصب و مسئولیتهای عمومی، همین امر جاری و حاکم است و در این، تردیدی نیست.

از سوی دیگر، مصلحت گماردن ثقیب و عریف پوشیده نیست، چه آنکه با وجود اینها، ارتباط میان مردم و حاکمانشان و رئیس حکومت تنگاتنگ و نزدیک می گردد به گونه ای که رئیس به سهولت از حال زیردست خود آگاه می شود و کارکنان و پایین دستان قادر خواهند بود با رئیس خود در ارتباط باشند.

ترغیبات عامه

ترغیبات عامه بسیار است که به پاره ای از آنها اشاره می شود:

۱- امیرالمؤمنین به لشکری که روانه دشمن کرد چنین سفارش فرمود: «برای خویش نگهبانها و دیده بانانی در کوه های بلند و تپه های رفیع قرار دهید تا دشمن از جایی امن یا پرخطر بر شما وارد نشود و بدانید که پیشروان لشکر دیده بان های آنها، دیده بانان جلوداران، طلایه داران آنهاست و از دو دستگی یا چند دستگی بپرهیزید».

۲- هنگامیکه امیرالمؤمنین زیادبن نضر را به فرماندهی پیشتازان لشکری که آهنگ صفین داشت برگزید، خطاب به او فرمود:

«بدان که جلوداران هر گروه، دیده بانان و خبرگیران آنها، و دیده بانهای پیشتازان، طلایه داران آنهاست؛ پس هر گاه از سرزمینت بیرون شدی و به دشمنت نزدیک، در هر ناحیه، در برخی راههای کوهستانی دره ها، جنگلها و جاهای پوشیده از درخت، و در هر سمت و سو [که بودی به راهنمایی جلوداران پرداز و] از توجیه طلایه داران دلگیر مشورتا دشمنتان در کمینگاه، شما را هلاک نکند ... و دیده بانان خود را

در بلندبهای کوهها و در بالاترین نقطه مشرف بر اطراف و در بالای رودها قرار دهید تا به دقت برای شما دیده بانی کنند تا دشمن از جای خطرناک یا امن بر شما وارد نشود».

۳- امیرمومنان در کارزار صفین به عبدالله بن بدیل چنین دستور فرمود:
«جاسوس ها را به سوی آنها بفرست؛ جاسوسان تو باید آنقدر سلاح با خود بردارند که نبرد را به پیش برند و باید که طلایه داران تو، سربازانی دلیر و بی باک باشند؛ چرا که ترسویان کار تو را به سامان نمی رسانند. با هر کس که نزد توست به اذن پروردگار، دستور مرا به انجام رسان، والسلام».

۴- شیخ طوسی در «امالی» از امام صادق (ع) روایت کرده: رسول خدا هنگام اعزام علی بن ابی طالب به سریه ای، به او سفارش فرمود: «روزها پنهان باش و شبها حرکت کن و [لحظه ای] چشم [از اطراف] برمدار [و تمام و کمال مراقب پیرامون خود باش]».

۵- پیامبر اکرم (ص) هنگامی که اسامه بن زید را به فرماندهی لشکری که آهنگ بیکار با رومیان داشت برگزید، به او سفارش فرمود: «راهنمایانی با خود همراه کن و جاسوسها و طلایه دارانی پیشاپیش خود روانه ساز».

۶- قاضی نعمان بن محمد در کتاب دعائم از امام علی (ع) روایت می کند که حضرت بر این باور بود که دیده بانان و پیشستانان می باید پیشاپیش سپاه روانه شوند و فرمود:

رسول خدا در سال حدیبیه، پیش از خود جاسوسی از قبیله خزاعه را روانه کرد.
۷- این اعثم نقل می کند که امام حسین (ع) در سخنی خطاب به برادرش ابوحنفیه فرمود: اما تو ای برادرم نه! می باید در مدینه بمانی و جاسوس من بر ضد آنها باشی و چیزی از امور آنها را از من پوشیده مداری.

۸- «آمدی» از امیرالمؤمنان می آورد: «مردم را بر سنت و دینشان بر پا دار، با مردم برابر سنت و دینشان رفتار کن تا رانده شده هاشان بر تو اعتماد کنند و دولهایشان پشتیبان تو باشند و مرزها و محدوده هایشان را پاس بدار!».

۹- امام (ع) آن هنگامیکه حدیفه را حاکم خود در مداین قرار داد در نامه ای به او چنین نگاشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم ... امور شما را به حدیفه بن یمان واگذاردم؛ او از آنهایی است که رفتارشان را می پسندم و امید به راستی و درستیشان دارم. به او دستور دادم به نیکان شما خوبی کند و بر دو دلهایتان سخت گیرد».

۱۰- بلاذری در «انسان الاشراف» می نویسد: علی (ع) آنگاه که ابوالاسود دوئلی آن حضرت را از خیانت کارگزارش با خبر کرد ، به او (دوئلی) چنین نوشت : «نامه تو را دریافتم ، چون دوست که خیر خواه امام و امت است و راهنمای بر حق و پاره کننده [و از بین برنده] ستم . در مورد آنچه نوشته بودی برای همراه و همکارت نامه ای نگاشتم و [البته] او را از نامه تو آگاه نکردم . از این پس «خبردهی» را رها مکن و هر آنچه درنگ در آن را به صلاح امت دیدی گزارش کن ، چه آنکه سزاوار آن هستی و این بر تو واجب است، والسلام».

۱۱- علی (ع) در پیمان نامه خویش به مالک اشتر فرمود : «جاسوسها و مراقبها را از راستان و وفاداران به مردم [برگزین و] بفرست ، چرا که پیمان نهانی تو با آنها در امور و وظایفشان ، آنان را به امانت داری و مدارا با توده مردم سوق می دهد».

۱۲- رسول خدا(ص) در فرمانی و در ضمن بیان آنچه برای حاکم درباره جانشینان ، وزیران و معاونان او سزاوار است ، خطاب به منصوب خویش فرمود: «با تمام اینها از پیگیری امور آنها و دقت در رفتار و روش آنان غافل مباش و در مورد مسئله ای که بر تو پوشیده نیست [و از آن خبر داری] به نرمی و مهربانی با آنان برخورد نما تا دریایی در انجام وظایفشان ، و در رفتار با مردم چگونه اند. در بسیاری از معاونان و کارکنان ، رگه ای از خود بزرگ بینی ، فخر فروشی و خودپسندی وجود دارد . بیشتر آنها در اندک زمانی از مردم به ستوه می آیند ، از جر و بحث دلتنگ می شوند و از مراجعه مردم به آنها (زود) به تنگ می آیند ، حال آنکه مردم را گریزی از درخواست نیازهایشان نیست .

پس هرگاه مردم یک صدا بر این باور بودند که در پاسخ نیازهایشان ، سستی و درشت خویی شده است و خواستار خرده گیری بر آن شدند و بار او (معاون) را بردوش تو افکندند [از این امر آزرده خاطر مباش] چه آنکه ، این به صلاح دوست و امور تو را نیز به سامان می رساند، افزون بر آنکه پاداش و بهره بزرگی نزد خدای متعال خواهی داشت، ان شاء الله».

۱۳- امام علی (ع) در بیان آنچه لازم است حاکم درباره کارکنان و زیر دستانش رعایت کند، خطاب به مالک اشتر فرمود: «... افزون بر این، از گماردن مراقبانی امین و حق گو با مردم، بر کارکنانت دریغ مکن تا فساد هر مفسدی از زیر دستان را گزارش دهند و مردم بدانند که تو از کم کاری و ناکارایی آنان با خبری».

۱۴- پیامبر اکرم(ص) در فرمانی به امیرالمؤمنین و در بیان اموری که لازم است حاکم درباره کارکنان و زیر دستانش رعایت کند، فرمود:

«شجاعان و دلیران را با هر کار نیک آشنا کن و چشمان آنها را بر حالتها و مایه های ژرف خویش بگشای. تمحید نیکو، پی گیری فراوان از تک تک آنها و آنچه در هر جا و پیش روی مردم از خود نشان می دهد و آشکار نمودن کار کرد او از سوی تو، هر انسان شجاع را به خود می آورد و هر انسان دیگر را بر می انگیزد. با تمام اینها، از گماردن مراقبانی امین و درست کردار بر آنها غافل مشو تا در پیشامدها حضور داشته باشند و چگونگی کارکرد آنها را ثبت کنند، به گونه ای که گویا خود در آن جا حاضر بوده ای.

کارکرد هر یک از کارکنان را به حساب خود بگذار و کارنامه یکی را بر دوش دیگری منه و هر یک را جز به عملکرد خودش بازخواست مکن و از هر یک، به اندازه آنچه از او سر می زند [به قدر شایستگی اش] پشتیبانی کن. نامه ای از جانب خویش به هر کدام بفرست تا او را به تلاش واداری و آگاه کنی که من از کارهای تویی خبر نیستم. برازندگی هیچ یک، نباید تو را وادارد که اشتباهات کوچک او را بزرگ بشماری و ناتوانی هیچ یک نباید تو را بر آن دارد که کاستی های بزرگ او را ناچیز بشماری».

چارچوب تجسس

روشن است که نظام اسلامی از ارکانی، تشکیل می یابد از جمله: قوه مقننه، قوه قضائیه، قوه مجریه، نیروی دفاعی و جنگی برای رویارویی با کفار و منافقان و پیمان شکنان، مراکز فرهنگی چون دانشگاهها و حوزه های علمیه و مؤسسه های اقتصادی.

پاسداری از این ارکان اقتضا می کند که رئیس حکومت بر تمامی آنها نظارت و مراقبت کامل داشته باشد، خواه از جانب خود یا از راههای دیگر و این به سبب محافظت از نظام اسلامی است که از واجب ترین واجب ها و مهم ترین امور است. عقل به این امر حکم می کند چه آنکه نظام اسلامی جز با مراقبت، پایدار نمی ماند و هر آنچه پابرجایی نظام بسته به آن باشد به ضرورت و براهت عقلی واجب است. بنابراین مراقبت کامل و همه جانبه، بر رئیس حکومت، واجب و لازم است. این همان واجبی است که پیامبر اکرم و نیز جانشین او امیرمؤمنان به شهادت نمونه هایی که پیش تر بیان شد از آن فروگذار نکرده اند چنانکه رسول خدا در سریه ها و غزوه های گوناگونی، برای خود، مراقب و جاسوس برگزید. افرادی مانند بسیسه در بدر کبری، انس و مونس و حباب بن منذر در غزوه احد، حذیفه در غزوه خندق، بریده بن حصیب اسلمی در غزوه مریسیع، بسر بن سفیان در غزوه حدیبیه و جز اینها در

غزوه ها و سریه های دیگر.

علی (ع) نیز بر ضد مخالفان، پیمان شکنان و آنهایی که از جنگ با او وارد شدند جاسوسها و مراقبانی قرار داد، از جمله در نامه ای به قثم بن عباس (کارگزارش در مکه) نوشت: جاسوس ما در مغرب در نامه ای به من خبر داده گروهی از شامیان به سوی موسم (مناسک حج) فرستاده شده اند... با تمام توان چون کوهی از خرد و دوراندیشی بپاخیز!

پس از فرار خریب از قبیله بنی ناجیه به سوی بصره، خطاب به کارگزارش نوشت: افرادی از ما که شماری نیز به دنبال آنها هستند گریخته اند. به گمان ما به سمت شهرهای بصره حرکت کرده اند. از ساکنان شهر خویش پیرامون آنها پرس و جو و تحقیق کن و در هر ناحیه از سرزمینت، جاسوس هایی بر آنان بگمار. از آن پس هر خبری از آنان به دست آوردی برای من بنویس. والسلام.

از روایات و نمونه های پیش گفته نیز بر می آید که قوه مجریه (کارگزاران) مورد مراقبت قرار گرفته اند چنانکه علی (ع) آنگاه که توسط جاسوسان خود از حال کارگزارانش با خبر می شود با فرستادن نامه هایی آنان را تهدید و در عین حال نصیحت می کند. از جمله عبدالله بن عباس، منذر بن جارود، ابوموسی اشعری، زیاد بن ابیه، عثمان بن حنیف، مصقله بن هبیره، کعب بن مالک و ... را می توان نام برد.

افزون بر این، روایات یاد شده نشان می دهد قاضیان و شاهدان نیز مورد مراقبت بوده اند:

۱- نقل شده: هنگامیکه امیرالمؤمنان، انحراف شریح را در قضاوت دید به او

فرمود: «کجا می روی ای شریح! در چنین امری این گونه حکم می کنی!».

۲- روایت شده: از پیامبر اکرم شخصی به عنوان مدعی، شاهدانی نزد پیامبر اکرم آورد که حضرت از خوبی یا بدی آنها آگاه نبود. از این رو از شاهدان پرسید: «از کدام قبیله هستید؟» آنها پاسخ گفتند. فرمود: «جای کسب و کار شما کجاست؟» جواب دادند. فرمود: «منزل شما کجاست؟» پاسخ دادند. آنگاه طرفین دعوا و شاهدان را پیش روی خود، بر پا نگاه داشت و امر فرمود نامهای مدعی (خواهان) مدعی علیه (خوانده شده) و شاهدان و آنچه بدان شهادت دادند، نگاشته شود. پس از آن، رسول خدا(ص) نوشته ها را جداگانه به دو تن از یاران برگزیده اش سپرد و فرمود: «هر یک از شما به گونه ای که نفر دیگر پی نبرد بسوی قبیله، جای کسب و کار (پاتوق) و خانه آنان برود و درباره آنها پرس و جو نماید». آن دو نیز همین

کار را انجام دادند .

از سوی دیگر ، ترغیبی که در روایات پیشین در مورد وجود جانشین و خبر دهنده آمده ، بیانگر آن است که معاون و جانشین می تواند از حالت‌های شخصی افراد با خبر باشد ، تا به هنگام نیاز مقام بالاتر را آگاه سازد و این به مصلحت نظام ارتباط پیدا می کند نه مصلحت افراد .

پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) نیز در همین راستا ، فساد پراکنی تباهکاران را زیر نظر داشتند و آماده بودند تا اشکالات و شبهاتی را که از سوی کفار و منافقان وارد می شد ، با حکمت و اندرز نیکو ، کم سو و کم فروغ نمایند. روی هم رفته ، مراقبت و محافظت از هر مقامی از مناصب جامعه اسلامی که در حفظ نظام و دولت اسلامی نقشی بر جسته دارد امری واجب و لازم است . این مراقبت بسته به مقدماتی ، همچون « تجسس » است . بنابراین وجود تجسس در نظام اسلام بی هیچ سخن ، امری لازم و بایسته است چنانکه سیره پیامبر اکرم و روش جانشین بر حق آن حضرت و سفارش آنها به انجام تجسس ، به روشنی گواه سخن ماست .

البته جواز تجسس ، تنها ، در امور مربوط به نظام نیست ، بلکه ممکن است فراتر از این موارد ، در آن جایی که مصلحت موجود در تجسس ، از مفسده آن مهم تر باشد ، نیز وجود داشته باشد مانند آنکه حفظ نفس محترمی وابسته به تجسس از حالات شخص دیگر باشد .

از این رو در تراحم (تنگاتنگی) میان حرام بودن تجسس و وجود مصلحت دیگر ، معیار « اهم » بودن است . پس آنکه مهم تر است؛ پیش تر است . چنانکه فقها در باب غیبت به پاره ای از این موارد اشاره کرده اند ، از جمله : دفع ضرر از نفوس ، پالایش روایات از اخبار فاسقان و فاجران ، بر کندن ریشه فساد ، همانند فساد پراکنی بدعت گذارانی که بیم گمراه سازی مردم از سوی آنان می رود ، رد آنکه نسبی را به دروغ به خود بسته ، حفظ نوامیس و اموال کلان ، نجات ستمدیده و تربیت اهل خانه و فرزندان چنانکه در روایتی به نقل از حسین بن موسی بن جعفر (ع) به این موارد اشاره شده است .

ارتکاب مقدمات حرام با هدف تجسس

حرمت تجسس هنگام تراحم با اهم «شأنی» است نه « فعلی » ، در نتیجه ، تجسس جایز است ، البته در صورتی که از مقدمات حلال برخوردار باشد و گرنه تجسس با ارتکاب مقدمات حرام جایز نیست . آری چنانچه تحقق اهم وابسته به تجسس باشد و این تجسس ، به ارتکاب مقدمات حرام وابسته باشد ، در اینجا نیز حرمت ارتکاب

مقدمات ، شأنی است ، در نتیجه برای حفظ اهم و به حکم عقل ، انجام مقدمات جایز خواهد بود .

روایتی از امیرمؤمنان این مطلب را تقویت و تأیید می کند . حضرت در گفتگوی خود با زنی که نامه حاطب بن ابی بلتعہ خطاب به اهل مکه را میان موهای بافته اش پنهان ساخته بود ، فرمود : به خدا سوگند چنانچه نامه را بیرون نیاوری حجاب از سرت بر می گیرم و بعد گردنت را می زنم .

بر این مبنا که تحقق مقدمه ، تنها ، در سربرهنه کردن زن به دست یک اجنبی و نامحرم است و نیز بر این مبنا که کشف و روشن ساختن معلوم اجمالی نیز تجسس به شمار می آید ، زیرا آن حضرت از وجود نامه با خبر بود . از سوی دیگر حلال ساختن حرامها ، تنها به بهانه نیاز و بستگی هر خواسته ای به این امر جایز نیست چنانکه مشهور است : « هدف وسیله را توجیه می کند » و مستکبران و کفار هم اساس کار خویش را بر آن نهاده اند ، بلکه حلال ساختن تنها در جایی است که تحقق یک امر اهم که شارع راضی به ترک و اهمال آن نیست بسته به ارتکاب پاره ای حرام ها باشد همانند حفظ نظام اسلامی یا پاسداری از دین و مانند این دو نه هر مقصود و خواسته ای و چنانچه مقصود و مطلوب از مواردی که شارع راضی به ترک آن نیست نباشد یا در زمره اهداف باطل و ناچیز باشد ، دیگر عبارت معروف « هدف وسیله را توجیه می کند » به هیچ روی از اطلاق برخوردار نیست و در این مورد به کار نمی آید .

در بحث ما (جاسوسی) هرگاه ارتکاب پاره ای حرامها در آن جایی که مقدمات کار ، تنها امور حرام هستند سبب ضعیف شدن دین و ایمان شخص انجام دهنده شود ارتکاب این امر برای او جایز نخواهد بود بلکه باید این کار را به جاسوس دیگری واگذارد .

هرگاه تحقق غرض اهم ، تنها به تجسس با انجام مقدمه حرام وابسته باشد ، لازم است به مقدار ضرورت بسنده شود و ارتکاب زاید بر آن جایز نیست ، چرا که « ضرورت » به اندازه خودش تعیین می شود (تا اندازه ای که ضرورت بر طرف نشده باشد) .

در همین فرض ، چنانچه شخص در حال انجام مقدمه حرام متوجه شود تحقق مقدمه ، منحصر در انجام کار حرام نیست ، ادامه فعل حرام ، جایز نیست ، و اگر یقین داشته باشد ارتکاب مقدمه سبب سست شدن اعتقاد و ایمان دینی او می شود هر چند مافوق و رئیس او دستور داده باشد انجام مقدمه برای او جایز نیست . زیرا

علمش برای او حجت و برهانی روشن است و در اساس ، رئیس او نیز مجاز نیست وی را بر این کار وادارد چه آنکه هیچ طاعتی برای بنده در معصیت و نافرمانی خالق نیست .

آگاه کردن کفار از اسرار نظام اسلامی ، برای مأموران و جاسوسان جایز نیست ، مگر ناچار شوند البته تا آنجا که افشای اسرار ، اساس اسلام و مسلمانان را به خطر نیندازد و گرنه به خاطر حفظ اسلام و مسلمانان باز هم جایز نخواهد بود .

سؤال: چنانچه جاسوس اسیر ، یقین داشته باشد یارای ایستادگی برابر فشارهای بی امان و آزارهای کفار را ندارد و افشای اسراری که نزد اوست می تواند اسلام و مسلمانان را با خطر جدی روبه رو سازد آیا در این صورت یا در فرض احساس خطر نسبت به شخص پیامبر و جانشین ایشان ، خودکشی برای او جایز است یا خیر؟

جواب: دو گونه می توان به این پرسش پاسخ گفت :

الف با هدف دفع خطرِ اهم ، جایز است.

ب بخاطر حرمت قتل نفس ، جایز نیست و می باید خود را نکشد و اسرار را فاش نسازد ، آری چنانچه تکلیف کردن او به عدم افشاء تکلیفی بیرون از توان باشد ، دیگر « حسنی » برای خطاب « لاتفش » باقی نمی ماند و با از میان رفتن این خطاب جانب اهم که شارع راضی به ترک آن نیست پیش تر قرار می گیرد و این حقیقت از مصادیق دفاع از اسلام خواهد بود.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

منابع و مأخذ:

۱- قرآن کریم.

۲- نهج البلاغه.

۳- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق): «عقاب الاعمال»، قم: اخلاق، ۱۳۷۸.

۴- ابن شعبه، حسن بن علی: «تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیهم». مشهد: خاتم، ۱۳۸۳.

۵- حر عاملی، محمد بن حسن: «وسائل الشیعه»، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۷.

۶- طبرسی، فضل بن حسن: «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» تهران: منظمه الاوقاف و الامور الخیریه دار الاسوه للطباعه والنشر، (۱۳۸۴)

۷- علامه حلی، حسن بن یوسف: «جامع المقاصد فی شرح العواقد»، قم: مؤسسه آل بیت (ع)، الاحیاء التراث، ۱۳۷۰.

۸- قشیری نیشابور، ابی الحسین مسلم بن حجاج: «صحیح مسلم» بیروت: مؤسسه عزالدین الطباعه و النشر.

۹- کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب ابن اسحاق: «اصول کافی»، تهران: وفاء، ۱۳۸۲.

۱۰- محمدی ری شهری، محمد: «میزان الحکمه»، قم: مؤسسه فرهنگی دار الحدیث، ۱۳۷۷.